

## رؤیا

دوشت به خواب دیدم و باور نمی‌کنم  
این خواب خوش به عمر برابر نمی‌کنم  
از شوق دیدنت به سراپرده خیال  
آنسان گریست چشم که باور نمی‌کنم  
تا جرعه ای به کام دلم ریختی زمهر  
دیگر هوای باده و ساغر نمی‌کنم  
با یک کرشمه سینه ی غمدیده سوختی  
جان بر سر کرشمه ی دیگر نمی‌کنم  
دامان طبع پر شده از در شاهوار  
یادی دگر زخوشه ی گوهر نمی‌کنم  
تا زنده ایم مهر تو از جان خریده ایم  
عشقت به دل فزایم و کمتر نمی‌کنم  
دیوان تست تا همه شب یار و همدمم  
میلی دگر به دفتر و دلبر نمی‌کنم

رضا شاپوریان  
دوشنبه ۴ ژانویه ۱۹۹۹